

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۵۵)

شنبه ۲۲ - ۰۶ - ۱۴۳۹؛ ۱۹ - ۱۲ - ۱۳۹۶؛ ۱۰ - ۰۳ - ۲۰۱۸

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ قَطَّلَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِمَّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَا كُنَّا مُّهِمَّنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْمَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌّ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِي (۸۸) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّ بَرَجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)

چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟ (۸۳) گفت: آنها هم اینک در پی من هستند، و شتافتم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی! (۸۴) گفت: ما به فتنه افکندیم قومت را پس از تو، و سامری گمراهشان نمود. (۸۵) پس، موسی بازگشت به سوی قوم خود خشمگین و اندوهگین، گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده زیبا نداد؟! آیا طولانی شد بر شما عهد، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که تخلف ورزیدید و عده مرا؟! (۸۶) گفتند: تخلف نورزیدیم و عده‌ی تو را با توان خودمان، ولی حمل شده بود بر ما بارهایی سنگین از زینت قوم، پس پرتاب کردیم آنها را، و سامری این سان القاء کرد. (۸۷) پس، بیرون آورد برای آنها پیکر گوساله‌ی را که بانگ گاوی داشت، و گفتند این است خدای شما و خدای موسی، و فراموش کرد. (۸۸) آیا نمی‌بینند که باز نمی‌گرداند سوی آنها سخنی را، و مالک نیست زیان و سودی را برای آنها؟! (۸۹)

۱. تفسیر

۱. **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى:** و به یقین، من غفاری هستم کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، سپس هدایت پذیرد.

۲. **شیخ ابن عربی هم چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۳، ص ۱۷۹ - ۱۷۸):**

بدان که حق [تعالی] از آن حیثی که تمییز دارد از خلق، برزخی باشد بین درجات و بین درکات، چه او وصف نمود خود را به این که دو دست دارد، و آنچه بین دو دست است، برزخ است. آنچه بر دست راست است درجات جنت است برای اهلش، و آنچه بر دست دیگر است درکات نار است برای اهلش. پس، نسبت سفلی به او نسبت علوی است زیرا او با عبادش است هر جا که باشند. او با آنهاست در درجاتشان، و او با آنهاست در درکاتشان، آن گونه بودنی که شایسته جلال اوست. و بدان که یکی از درجات درجه مغفرت است، و آن دو درجه است. یکی ستر مذنبین است از این که عقوبت ذنوبشان به آنها برسد، و درجه دیگری ستر آنان است از این که ذنوب به آنها برسد، و این ستر ستر عصمت است. برای همین، در مورد یک ستر از مغفرت، یک بار فرمود، "وَقِهِم عَذَابَ الْجَحِيمِ" (محفوظ دار آنان را از عذاب دوزخ!)، و در مورد ستر دیگر از مغفرت، فرمود، "وَقِهِم السَّيِّئَاتِ" (محفوظ دار آنان را از زشتی‌ها!)، و برای مغفرت ستر دیگری نیست. پس، ستری که حائل است بین مذنب و عذاب ستر کرم و عفو و صفح و تجاوز است، و ستری که حائل است بین عبد و ذنب ستر عنایت الهی و اختصاص و عصمت است که آن موجب خوفی یا رجایی، یا حیایی می‌شود. آن گونه که در مورد صهیب آمده است، "چه نیکو عبدی است صهیب! اگر هم از خدا نمی‌ترسید، معصیت نمی‌نمود." پس، [ابتداء] سبب عصمت او را از وجود معصیت خوفش معرفی فرمود، ولی فرمود که اگر هم خوف نمی‌بود، حیاء از خدا تعالی مانع از آن می‌شد که جاری شود بر او زبان آنچه در حق کسی دیگر آن (ذنب) بود گرچه در حق او ذنب نمی‌بود به خاطر آن که بر پا داشته نبود مگر در آنچه برای او مباح گردیده بود، و این غایت عنایت و عصمت است از تصرف در مباح. و بزرگترین معاصی آن است که قلوب بمیرند، و نمی‌میرند مگر به سبب عدم علم به خدا، و این همان است که جهل نامیده می‌شود زیرا قلب همان بی‌تی است که خدا از عالم انسانی برای خود برگزیده است، و این غاصب آن را از او غصب نموده است و حائل شده است بین آن و بین مالکش، پس باشد ظالم ترین مردم نسبت به خودش زیرا حرام ساخته است بر آن خیری را که می‌آمد بر آن از ناحیه صاحب این بیت اگر آن را ترک می‌کرد، این حرمان جهل است

شیخ در ضمن کلام خود، اشاره فرمود به این دو آیه از سوره مبارکه غافر:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِم عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷: ۴۰ غافر)

فرشتگانی که حمل می کنند عرش را و آنها که گرداگرد آن می باشند تسبیح می کنند به حمد پروردگارشان، و ایمان می دارند به او، و طلب مغفرت می کنند برای آنان که ایمان آوردند [بدین سان]: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس مغفرت فرما راکه توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند، و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار!

و قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۴۰:۹ غافر)

(و آنان را از زشتی ها مصون دار! و هر کس را که در آن روز از زشتی ها مصون داری رحمت فرموده باشی، و این است همان رستگاری عظیم!)

3. **وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى: چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟ باز در اینجا عطف فرمود قصه را بر قصه ای**

دیگر. از ظاهر کلام، چنین استفاده می شود که موسی- علیه السلام- در رفتن سوی خدای تعالی شتاب فرموده است، و کسانی از قومش که همراه او بوده اند از او پس افتاده بودند، و خدای تعالی از او می پرسد که چرا با شتاب از قومش پیش افتاده است. بعضی این پرسش را عتاب آمیز دانسته اند ولی چنانچه از استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، نقل خواهد شد، این پرسش مقدمه چینی است برای چیزی دیگر. در هر صورت، او- علیه السلام- در پاسخ، می گوید که آنها به دنبال او در حال آمدن باشند، و سبب شتاب او برای راضی نمودن خدای سبحان است.

بین مفسران، برداشتی خاص از حکایت موسی- علیه السلام- غالب است، و در نتیجه، اشارات و ذوقیاتی خاص از آن دارند. پیش از نقل برخی از آنها، نخست باید پرداخت به بررسی تفسیری این آیات. استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در تفسیر خود ماجرای حضرت موسی- علیه السلام- را با دقت فراوان تفسیر فرموده اند. پیش از گفتار ایشان، نکته ای در مورد زمان این گفت و گو.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان چنین می فرمایند (ترجمه):

و اما این که این سؤال خدای تعالی چه وقت صورت گرفته در ابتدای حضور موسی در میعاد طور یا در اواخر آن؟ آیه شریفه با هر دو می سازد، چون سؤال از این که چرا عجله کردی غیر از خود عجله است که مقارن با سیر و ملاقات است، و همین که احتمال دادیم سؤال در ابتدای ورود موسی به طور نبوده باشد این احتمال هم موجه می شود که با در نظر گرفتن این که گمراه شدن بنی اسرائیل به وسیله سامری به خاطر دیر کردن موسی بوده، جمله، "فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ" در اواخر روزهای میقات به موسی ابلاغ شده است، و دیگر حاجتی به آن چاره جویی هایی که مفسرین در توجیه آیات ذکر کرده اند نیست.

استاد عارف، جوادی آملی، در تفسیر این آیات چنین می فرمایند:

... مطلب دیگر این است که فرمود ما وعده دادیم وجود مبارک موسای کلیم بیاید، حالا که آمد تنها آمد اگر تعبیر "عَنْ قَوْمِكَ" نبود، این سؤال از يك مطلب بود که چرا زود آمدی ولی چون تعبیر "عَنْ قَوْمِكَ" دارد، سؤال به دو امر منحل می شود. اگر جناب زمخشری در کشاف این مطلب را گفته، و اگر جناب فخر رازی در تفسیر این مطلب را گفته، و اگر دیگران هم به این مطلب پرداختند بیراهه نرفتند، اگر تعبیر این بود که "و ما أعجلك يا موسى"، محور سؤال يك چیز بود اما چون تعبیر این است که "و ما أعجلك عَنْ قَوْمِكَ يا موسى" (۲۰:۸۳ طه)، همین راهی که این آقایان رفتند می تواند راه درست باشد که مطلب عنصر محوری دو چیز است منتها از تعبیرات بعدی و جمله های بعدی معلوم می شود که تمام مشکل روی همان "عَنْ قَوْمِكَ" است، نه روی "أعجلك"، زودتر به میعاد، به میقات آمدی مشکل نداشت، قوم را تنها گذاشتی، جریان سامری پدید آمد. تمام مشکلات از این "عَنْ قَوْمِكَ" نشأت گرفته خب. لذا، خدای سبحان که پاسخ می دهد بعد از جریان "ما أعجلك"، که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد، "و عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِرِضَى" (۲۰:۸۴ طه)، این خاتمه یافته تلقی شد، اما از آن به بعد تمام بحث درباره این "عَنْ قَوْمِكَ" است که اینها را تنها گذاشتی اینها گرفتار فتنة سامری شدند.

... خب، پس تمام مشکلات از این "عَنْ قَوْمِكَ"، نشأت گرفته "و ما أعجلك عَنْ قَوْمِكَ يا موسى" (۲۰:۸۳ طه)، چرا تنها آمدی و زود آمدی؟!

جناب فخر رازی دو بار در اینجا این تعبیر را دارد که خدای سبحان برای میعاد وجود مبارک موسای کلیم وقت مشخصی تعیین نکرده که در فلان ساعت در فلان لحظه شما به بالای طور بیا چون من نص نبود در ما لا نص فیه بود - معاذ الله - وجود مبارک موسای کلیم اجتهاد کرد و اشتباه کرد "اجتهد و أخطأ" این دید جناب فخر رازی است درباره موسای کلیم اختصاصی به موسای کلیم- سلام الله علیه- ندارد اصولاً پیغمبرشناسی آنها در همین حد است رسالت شناسی آنها در همین موقوف است، اینها رسول را، نبی را آن طوری که با وحی به سر می برد نشناختند، یا عمداً نخواستند بشناسند، دامنه رسالت و نبوت را این قدر پایین آوردند که با سقیفه بشود برای او جانشین تعیین کرد اگر پیغمبر را آن طوری که باید می شناختند جز غدیر کسی جانشین او نمی شد، اما اینها چون نتوانستند سقفيها را بالا ببرند وجود مبارک پیغمبر را، نبوت را، رسالت را پایین آوردند که تا با

سقیفه بتوانند جانشین تعیین کنند. لذا، دو بار ایشان می‌گویند که چون وقت معینی نشده بود - معاذ الله - وجود مبارک موسای کلیم اجتهاد کرد نظیر مجتهدان عادی و اشتباه کرد این دو بار تصریح ایشان است در تفسیر. خب، اگر در خانه اهل بیت رفته بودند دیگر گرفتار این حرفها نمی‌شدند، که "وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه) این دو سوال بود که قسمت مهم یعنی قسمت مهم که حوادث بعدی است بر اساس تنها آمدن تو و تنها گذاشتن قوم نشأت گرفته که همه فتنه‌ها از آنجاست. پرسش: این باعث می‌شود که خطا باشد دیگر.

پاسخ: خطا نیست، بر بزرگان خطا گرفتن خطاست، "سخن‌شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست." خب، کار انبیا خطا بر نمی‌دارد، اینها با وحی دارند زندگی می‌کنند. خود وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد برای جلب رضایت توست، برای این که سرعت کردم، مسابقت کردم در کار خیر تو دستور دادی، "سَارِعُوا" (۳:۱۳۳ آل عمران)، "فَاسْتَبِقُوا" (۲:۱۴۸ البقرة) من هم به سرعت آمدم خب.

پرسش: مأموریتی که به ایشان محول شد که بین قوم خودش باشد. پاسخ: آن مأموریتی نبود که بین قوم باشد که، مأمور نبود که باش نیا، که وعده داده بود، وعده کرده بود که بیاید. "قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلِيٍّ أَثَرِي وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى" (۲۰:۸۴ طه)، یعنی "المزید الرضاء".

خب، بعد آن، قسمت مهم شروع می‌شود این که فرمود، "مَا أَعْجَلَكَ" انسان خیال می‌کند که برای اعتراض است در حالی که این توطئه و زمینه و مقدمه است برای يك گزارش. فرمود تو زود آمدی، آنها را تنها گذاشتی، ولي قصه از این قرار است. وقتی کار به دست فخر رازی و امثال رازی می‌افتد همین طور در می‌آید، اما اگر بدهند به دست اهل بیت، طور دیگر در می‌آید. اصلاً سوال و جواب برای نقد، اعتراض، استنکار، و امثال ذلك نیست. برای این که به حضرت ابلاغ کند که تو تنها آمدی ولي قصه از این قبیل است چه حادثه تلخی در غیاب تو اتفاق افتاده و آن این است که "قَالَ" ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود، "قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ" (۲۰:۸۵ طه)، تو که به طرف طور آمدی برای مناجات و ملاقات ما، آنها را امتحان کردیم.

... [بحثی درباره امتحان]

بنابر این، هجرت يك امر ضروری است، به دستور خود خدای سبحان است. اینها آمدند، و وجود مبارک موسای کلیم هم مأمور نبود که همه این ششصد هزار نفر، یا ششصد نفر، یا کمتر و بیشتر، همه اینها را بالای کوه طور ببرد. بنا شد با يك گروه خاصی بروند که در سوره مبارکه اعراف گذشت، "وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا" (۷:۱۵۵ اعراف)، بنا نشد که اینها اردویی بروند بالای کوه که، بنا شد که این هفتاد نفر بروند. نسبت به این هفتاد نفر سوالی است، جوابی است که در سوره مبارکه اعراف گذشت، و در صورت لزوم گاهی آن آیات هم خوانده می‌شود. اما آن سوال درباره این هفتاد نفر است که چرا این هفتاد نفر قدری فاصله گرفتند. وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد اینها پشت سر دارند می‌آیند، و آمدند بالا اینها که آمدند يك قصه جدایی دارند که گفتند، "أَرَأَيْتَ اللَّهُ جَهْرَةً"، "لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَاكُم بِالصَّاعِقَةِ" (۴:۱۵۳ النساء)، اینها مُردند دوباره، احیا شدند. خدای سبحان دید موسای کلیم عرض می‌کند "إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ" (۲:۵۵ البقرة)، خدایا ما هفتاد نفر از خبندگان را آوردیم اینجا همه‌شان مُردند، من جواب این مردم را چه بگویم؟ که این در سوره مبارکه اعراف گذشت. حالا هم به آن اشاره می‌شود بنا نشد وجود مبارک موسای کلیم اردویی راه‌اندازی کند همه بنی‌اسرائیل را ببرد بالای طور که. میعادگاه همان کوه طور بود، يك، کسانی که مجاز بودند همراه موسای کلیم - سلام الله علیه - بروند همان هفتاد نفر بودند، دو، "وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا" (۷:۱۵۵ اعراف). این سوال ذات اقدس الهی که چرا از قومت فاصله گرفتی برای این هفتاد نفر است، سه. و نسبت به قوم، آن مجموعه بنی‌اسرائیل، سوالی نکرده برای این که مجموعه بنی‌اسرائیل در برنامه نبودند. بعد، گزارش می‌دهد که این هفتاد نفر، که تقریباً رابط بودند بین تو و بین بنی‌اسرائیل، اینها که نرسیدند، در غیبت تو ما این قوم را آزمودیم، در این امتحان يك عده زیادی رفوزه شدند. ما آزمودیم ولي بر اساس حس‌گرایی اینها سامری سوء استفاده کرده اینها را به بت‌پرستی کشانده.

... جریان موسای کلیم - سلام الله علیه - درباره طور. دو بار حضرت به طور تشریف بردند. يك بار در سفر رجوع از مدین به مصر که "آتَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا" (۲۸:۲۹ القصص)، که نور نبوت نصیبت شد و برگشت. بار دوم وعده‌ای بود که خدای سبحان به آن حضرت بعد از عبور از دریای سرخ داد که فرمود ما مواعده کردیم جانب ایمن طور آنجا به شما کتابی داده بشود که بتوانید برابر آن کتاب حکومتی تشکیل بدهید و کشورتان را اداره کنید.

مطلب دوم آن است که در این جریان دوم یعنی تشریف بردن حضرت موسای کلیم به کوه طور چند قصه او را همراهی کرد یکی اینکه بنا بود با قوم خود برود چون خدا فرمود، "وَ وَاَعَدْنَاكُمْ" (۲۰:۸۰ طه)، به همه وعده داده. دوم این که رفتن قوم به صورت اردو جزء مواعده الهی نبود، باید گروهی انتخاب می‌شدند. سوم این که وجود مبارک موسای کلیم عده‌ای را تقریباً هفتاد نفر را انتخاب کرده "وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا" (۷:۱۵۵ الأعراف). چهارم این که دو قسمت مهم در این حادثه اتفاق افتاد یکی با این هفتاد نفر بود، یکی با بقیه، وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر به طرف کوه طور رفتند بقیه را به سرپرستی وجود مبارک هارون در همان منطقه گذاشتند.

دو فتنه مهم در اینجا اتفاق افتاد یکی مربوط به بقیه قوم بود که سامری در بین آنها بود و فتنه گوساله‌پرستی را راه‌اندازی کرد، یکی مربوط به این هفتاد نفر بود که همان تفکر حس‌گرایی در آنها بود، و می‌گفتند که "أَرَأَىٰ اللَّهُ جَهَنَّمَ" (۴:۱۵۳ النساء)، ما خدا را باید ببینیم تا بفهمیم که این حرف. حرف اوست این کتاب، کتاب اوست. این گروه دوم که این حرف را در دامنه طور زدند "فَأَخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ" اینها مُردند "مُتَّحِيانًا" (۲:۲۴۳ البقرة)، و جریان مبسوطی دارد که وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد اینها همراهان من بودند الان اینجا گرفتار هلاکت الهی شدند، من جواب قوم را چه بگویم تو اینها را آزمودی اینها دوباره به دعای موسای کلیم زنده شدند، و بقیه مناجات ادامه پیدا کرد در طی این چهل شبانه‌روز، تورات نصیب موسای کلیم شد، و بعد از چهل روز، برگشتند. فتنه‌ای که مربوط به قوم بود همان جریان گوساله‌پرستی و فتنه سامری بود و برخوردی با هارون-سلام الله علیه- داشت، و برخوردی با قوم.

این مجموعه گاهی با فاصله ذکر می‌شود، گاهی بی‌فاصله چون همه اینها تقطیع شده است. گرچه يك جریان است اما مقاطع گوناگون دارد در همین سوره مبارکه طه ذیل آیه ۷۷ که فرمود، "وَ لَقَدْ أُوحِيَٰ إِلَىٰ مُوسَىٰ" (۲۰:۷۷ طه)، قبلاً نقل شد.

حالا در تفسیر ابی‌السعود و مانند آن گفتند بین این قسمت و قسمت قبلی بیست سال فاصله بود ولی در روایت‌های ما حالا شاید بیست سال مشخص نشد. سال اول و دوم و سوم و چهارم در روایات هست که در سال اول چه حادثه‌ای پیش آمد. سال دوم چه حادثه‌ای پیش آمد، سال سوم همین جریان ضفادع و دم و قمل و امثال ذلك در این سال‌های میانی بود. بنابراین، اگر در قصه موسای کلیم جریانی را به دنبال جریان قبل ذکر می‌کند معنایش موالات زمانی و زمینی نیست و اگر چیزی را هم جدا می‌کند معنایش این نیست که وجود مبارک موسای کلیم دو تا مواعده داشت بعد از نبوت دو بار به کوه طور رفت، دو بار قرار داشتند و مانند آن این طور نبود، چه این که آن وعده‌های سی روز و چهل روز دو تا وعده نبود. اول وعده سی روز بود، بعد ده روز به آن اضافه شده، شده چهل روز، مجموع این چهل روز به قوم اعلام شد، که من چهل روز به ميعاد الهی می‌روم. نه این که به مردم فرموده باشد من سی روز به طور می‌روم، ده روز در طور تمديد شده باشد، و بعد مردم گفته باشند که حالا او دیر کرده حادثه‌ای پیش آمد مردم هم از اول فهمیدند وجود مبارک حضرت کلیم هم به آنها فرمود من چهل شب مهمان خدایم و آنها فتنه‌گری کردند گفتند این که گفت، "وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِثَاثٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً" (۷:۱۴۲ الأعراف)، یعنی بیست شب و بیست روز، جمعاً می‌شود چهل شب، و وجود مبارک موسی چون بعد از بیست روز نیامد فتنه سامری راه‌اندازی شد خب.

پرسش: "ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ" (۷:۱۴۲ الأعراف).

پاسخ: بله، این اول سی روز، بعد ده روزش تنمید شد، مجموعاً این چهل روز به مردم اعلام شد، نه این که ده روز در طور تنمید شده باشد تا مردم مواعده سی روزه را شنیده باشند، بعد می‌گفتند چرا ده روز دیر کرده.

...

پرسش: حاج آقا اگر چهل روز بوده که "اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ" معنا نمی‌دهد.

پاسخ: وعده اول سی روز بود ده روز تمديد شد شده چهل روز.

پرسش:...

پاسخ: اما تمديد در همان دامنه کوه بود که در بین مردم بود نه در طور تمديد شد اول قرار سی روز بود بعد قرار چهل روز شد وجود مبارک موسای کلیم بنا شد چهل روز مهمان خدا باشد این را هم به مردم اعلام کرد هم به حضرت هارون اعلام کرد همه فهمیدند لذا آن سامری و امثال سامری.

پرسش: فتنه در آن ده روز بوده فتنه سامری؟

پاسخ: بعد از این بیست روز چون گفتند آنهايي که فتنه کردند گفتند این چهل روزی که بنا بود موسای کلیم بیاید چهل روز عبارت از بیست روز و بیست شب است و چون بعد از بیست روز نیامد این فتنه کرده. خب، بنابراین وجود مبارک موسای کلیم آمد فرمود من که دیر نکردم معلوم می‌شود به هم‌شان گفته این تمديد در دامنه کوه بود در همان سرزمین سینا یا صحرائی شام بود قبل از اینکه حضرت به کوه طور تشریف ببرند بود همه اینها مشخص شده بود لذا حضرت که آمد فرمود من که دیر

نکردم خب، "أَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ" (۲۰:۸۶ طه)، آنها دیگر نگفتند تو دیر کردی آنها هیچ جوابی نداشتند، اما چون این دو قسمت یعنی آنهایی که همراه حضرت بودند گرفتار يك فتنه شدند در همان دامنه کوه طور اینهایی که در صحرائی سینا یا صحرائی شام یا منطقه دیگر بودند اینها گرفتار فتنه دیگر شدند. این دو بخش را قرآن کریم از هم جدا کرده، نه این که دو بار حضرت به طور رفته بعد از نبوت و دو مواعده بود و دو گروه داشت. در سوره مبارکه اعراف اینها از هم تفکیک شد معنای تفکیک این نیست که دو تا مواعده بود ملاحظه بفرمایید در سوره مبارکه اعراف.

... اما در مقام بحث ما آیه هشتاد همین سوره مبارکه طه این بود که "يا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى" (۲۰:۸۰ طه) ما با همه شما قرارداد بستیم که در آنجا دیداری داشته باشیم. آن گاه، در آیه ۸۳ می فرماید، "وَمَا أَعْجَلَكُمُ"، حالا ملاحظه بفرمایید که چهار تعبیر دارد. يك اسم ظاهر، بعد ضمیر، باز بار سوم يك اسم ظاهر، و يك ضمیر خب. اگر این دو تا اسم ظاهر ها یکی باشند، نظم ادبی اقتضا می کند که اول اسم ظاهر را ذکر بکنند بعد سه تا ضمیر را پشت سر هم ذکر بکنند از اینجا يك جا اسم ظاهر را ذکر می کنند بعد ضمیر می آورد بعد يك اسم ظاهر ذکر می کنند ضمیر می آورد معلوم می شود این اسم ظاهر غیر از آن اسم ظاهر است اگر این اسم ظاهر دومی عین اسم ظاهر اولی بود فقط يك اسم ظاهری می آورد و سه تا ضمیر حالا اینجا ملاحظه بفرمایید فرمود، "وَمَا أَعْجَلَكُمُ عَنِ قَوْمِكُمْ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه)، این قوم چه کسانی اند معلوم نیست همه مردم اند یعنی اردو یا آن هفتاد نفر البته منظور معلوم است، هفتاد نفرند، "وَمَا أَعْجَلَكُمُ عَنِ قَوْمِكُمْ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه). چرا تنها آمدی؟ جواب "هُمُ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَبِي" (۲۰:۸۴ طه)، این هفتاد نفر دنبال من دارند می آیند اینها دامنه کوه اند این "هُمُ" به این قوم بر می گردد "أَوْلَاءٌ" هم که برای تاکید است به همین قوم بر می گردد "عَلَيَّ أَتْرَبِي"، هم یعنی دنبال من این تمام شد پس يك اسم ظاهر و يك ضمیر یا اشاره بعد فرمود، "وَمَا أَعْجَلَكُمُ عَنِ قَوْمِكُمْ" (۲۰:۸۳ طه)، بعد فرمود، "قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ" (۲۰:۸۴ طه) کدام قوم یعنی این هفتاد نفری که الان دنبال تو راه افتادند یا آن بقیه آن اردویی که در آن صحرا هستند؟ "قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ" (۲۰:۸۵ طه)، یعنی آن ششصد هفتصد نفر "مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ" (۲۰:۸۵ طه). این ضمیر، این ضمیر به این قوم در صحرائی سینا یا صحرائی شام بر می گردد سامری آنها را گمراه کرده نه این هفتاد نفر را.

پس چهار چیز شد اول اسم ظاهر، دوم ضمیر، سوم اسم ظاهر، چهارم ضمیر این نشان می دهد این دو تا اسم ظاهر ها غیر هم اند و سامری هم این هفتاد نفر را که گمراه کرده آن افرادی که در صحرائی سینا یا صحرائی شام بودند آنها را گمراه کرده این پنج شاهد "وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ" بعد ششمی "فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ"، این قوم آن قومی نیست که همراه موسی بودند، که اینها با هم بودند، "رجع" معنا ندارد، که وقتی که این صحنه طور تمام شد بعد از اربعین، به صحرائی سینا یا صحرائی شام رسیدند برگشتند به آن قوم، به آن قوم که برگشتند این قومی که دارد "فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ" (۲۰:۸۶ طه)، این همین قومی است که در آیه ۸۵ آمده "فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ" و سامری اینها را گمراه کرده نه آن قومی که من گفتم "وَمَا أَعْجَلَكُمُ عَنِ قَوْمِكُمْ" چرا زودتر از اینها آمدی، پس يك هفتاد نفرند که قوم موسایند، يك ششصد هفتصد نفر یا بیشتر و کم ترند که قوم موسایند هر دو قوم موسایند آنها که "أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ" همان قوم اردویی اند اینها که "وَمَا أَعْجَلَكُمُ عَنِ قَوْمِكُمْ" همین قومی هستند که هفتاد نفرند تو انتخاب کردی بنابر این قصه يك قصه است منتها مقاطع گوناگون متفاوت دارد در سوره مبارکه اعراف اینها را همه از هم تقطیع کرده، "فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ" یعنی همان قومی که در صحرا اردو زدند نه این قومی که همراه موسای کلیم بودند، همراه موسای کلیم بودند نه سامری آنها را گمراه کرده نه رجوع معنا دارد اینها با هم رفتند و با هم برگشتند دیگر نمی شود گفت موسای کلیم "رجع إلي قومه" خب.

4. اشارات: چنانچه گذشت، بسیاری از مفسران، اشاراتی ذوقی را از این آیه کریمه استفاده نموده اند، که هر چند با تفسیر آیه سازگار نیست، می تواند در جای خود قابل قبول بوده باشد. از آن جمله است این گفته شده است، رسولان الهی، پس از کمال خود، در مقام تکمیل، کاملانی مکمل هستند، و مامور به ماندن با خلق برای تکمیل آنها، چنان که خدای تعالی خطاب به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود، "وَ احْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" (۲۶:۲۱۵ الشعراء) (و فرو گستر بال هایت را برای آنان که پیروی نمایند تو را از مؤمنین!)

بنابر آنچه از اسناد آیه الله جواد امّلی نقل شد، موسی - علیه السلام - با فرمان خدای تعالی برای چهل شب و روز همراه هفتاد نفر از قومه به معیاد رفت، و با شتاب هم رفت، و آن هفتاد نفر از او پس ماندند، برای راضی نمودن خدای سبحان، و هیچ اجتهادی و یا تخلفی نداشت از وعده و پیمانی که با خدا بسته بود. بنا بر این، می توان گفت که یکی از اهداف و اسرار این وعده و با شتاب و تنها رفتن موسی - علیه السلام -، که توسط خدای علیم حکیم برنامه ریزی شده بود، آزمایش و ابتلاء هر دو گروه

از قوم موسی- علیه السلام- بوده است تا آشکار شود که چون سایه تربیت و نظر ولی خدا برداشته شود از مردمی که خود به کمال نرسیده‌اند، همه سقوط کنند، چه آنان که در اول راه هستند، چه آنان که مسافتی راه پیموده‌اند. پس، لزومی ندارد که پرسش "و ما أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه) را خطابی عتاب آمیز بدانیم، چنانچه شیخ ابوالقاسم قشیری در تفسیر لطائف الإشارات گفته است:

بیرون آورد آنها را همراه خود چون به صحابت (همدمی) گرفت‌شان. سپس، پیشی گرفت بر آنها چند گامی، و پس افتادند از او، و گفته شد به او درباره آن [آنچه گفته شد به او از عتاب] برای مراعات حق صحبت‌شان. و گفته شده است قومی عتاب می‌شوند به خاطر پس ماندن‌شان، و دیگران به خاطر پیش افتادن‌شان. و ه که چه بسیار فرق باشد بین این دو!

درباره حق صحبت روایات و ارشادات فراوانی است، که به جای خود حق است، و اشکالی هم ندارد که کسی با خواندن این آیات یادآور شود آن را ولی تفسیر این آیات در این معنا که حضرت موسی- علیه السلام- حق صحبت را به جا نیاورده بود صحیح نیست، جز آن که بگویم این زمینه‌سازی بود از سوی خدای سبحان برای آزمودن مردم، و بیان و آشکار نمودن اهمّیت تکمیل مردم توسط انبیاء و اولیاء- علیهم السلام.

5. شعر و حکایت درباره حق صحبت:

حافظ:

حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
حریف خانه و گرمابه و گلستان باش
به یار یک جهت حق گزار ما نرسد
به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی
اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی

خداش در همه حال از بلا ننگه دارد
که آشنا سخن آشنا ننگه دارد
فرشته‌ات به دو دست دعا ننگه دارد
نگاه دار سر رشته تا ننگه دارد
ز روی لطف بگویش که جا ننگه دارد
ز دست بنده چه خیزد خدا ننگه دارد
که حق صحبت مهر و وفا ننگه دارد
به یادگار نسیم صبا ننگه دارد

هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد
حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی
چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری
غبار راه‌گذارت کجاست تا حافظ

شیخ ابوالقاسم قشیری در رساله قشیری (ترجمه، ص ۴۹۷-۴۹۵):

... از ابو عبد الله رازی حکایت کنند گفت از طرسوس بیرون شدم، تهی پای، رفیقی با من بود اندر دیهی شدیم بشام، درویشی مرا نعلینی آورد، نپذیرفتم. این درویش گفت فرایند که کور شدم، و این فتوح ترا به سبب من بودست. گفتم سبب چیست گفت نعلین بیرون کشیده‌ام به موافقت تو و نگاه داشت حق صحبت.

گویند خواص اندر سفری بود و سه تن بازو بودند [فرا مسجدی رسیدند]، و [آن] مسجد در نداشت، و سرمای سخت بود. چون بامداد بود او را دیدند بر در [مسجد] ایستاده. گفتند، "این ایستادن تو چیست؟" گفت، "ترسیدم که سرما به شما راه یابد." همه شب چنان ایستاده بود [تا سرما اثر نکند].

گویند کتانی [از مادر] دستوری خواست تا به حجّ شود، [مادرش] [وی را] دستوری داد، بیرون شد و اندر بادیه شد، بول بر جامه وی افتاد. گفت این [از بهر] خللی است [که] در کار من [است]، بازگشت و آمد تا به سرای خویش، در بزد و مادر وی در بگشاد [نگه کرد] او را دید اندر پس در نشسته، برسید که چرا نشسته‌ای اینجا گفت تا تو برفته‌ای نیت کرده بودم که از اینجا برنخیزم تا ترا نبینم.

گفته شده است: ای درویش سگی که چند گام برداشت از پی دوستان حق، تا قیامت می‌گویند، "و کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ" (۱۸:۱۸ الکهف)، پس مسلمانی که از سر سوزی و ایمانی هفتاد سال با اولیای حق صحبت کند و سواد شباب را به بیاض شیب رساند، گمان بری که حقّ جلّ جلاله روز قیامت او را نومید گرداند؟ (روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتح، ص ۴۴۸)

6. برداشت‌هایی عرفانی و ذوقی:

مرحوم سیّد جلال الدین آشتیانی (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۶۱۶. پاورقی ۱):

در این آیه از قرآن، "وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۸۳ طه). باین منزل اشاره شده است. حضرت موسی - علیه السلام - از شدت شوق خطاب به حق تعالی نمود، "رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ" (۷:۱۴۳ الأعراف)، "وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِرَضَى" (۲۰:۸۳ طه). اهل سلوک استشهاد نموده‌اند به حالت حضرت موسی در مقام مشاهده حق و شدت اشتیاق به شهود حق مطلق، و عجله او از برای دیدار خداوند. و بالجمله، از این حالت تعبیر بقلق و عجله او را توجیه به حالت قلق نموده‌اند. و قلق را تفسیر به تحریک شوق با اسقاط صبر کرده‌اند، باین معنی که صاحب شوق بواسطه شدت اشتیاق در مقام توجه به محبوب خود، قادر به صبر نباشد و در حالت اضطراب شدید بسر برد، و قدرت قرار و ثبات نداشته باشد. این معنی سه درجه و مرتبه دارد: در درجه اول، مشتاق به محبوب از غیر محبوب فرار می‌کند، و با کسی مأنوس نمی‌شود و از غیر محبوب خود استیحااش دارد. در این حال از شدت اضطراب قراری وجود ندارد و در حال بی‌قراری مطلق بسر می‌برد، و از خلق اعراض دارد، و چه بسا به کج خلقی هم مبتلا شود، و همه خلائق را حجاب بین خود و محبوب خود می‌داند، از موت لذت تام می‌برد، چون موت را سبب لقاء حبيب خود می‌داند.

عجب آن است که جمیع مقامات سلوک با حالات مولی - علیه السلام - تطبیق می‌شود، از آن حضرت وارد است، "وَ اللَّهُ لَا يُبِي طَالِبِ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْبَطْلِ يَبْدِي أُمِّيَّة" [(نهج البلاغه، ف، خ ۵) (به خدا قسم، هر آینه پسر ابو طالب انس دارنده‌تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش)]. درجه دوم از قلق حالت اشتیاقی است که با عقل معارضه می‌کند، و قدرت آن از قوه عقل بیشتر است، و چه بسا عقل را مقهور کند، ولی وجود آن را از صفحه وجود بر نمی‌دارد. مرتبه سوم از قلق، ملازم با حالت طمس و فناء محض است، چون این مرتبه از قلق، طالب شهود محض است بر صاحب خود غلبه تام و تمام می‌نماید، و آن را به طرف شهود می‌کشاند و رسوم و آثار آن را قلع و قمع می‌نماید. بعد از تجلی حق حکم و رسمی باقی نمی‌ماند، "وَ اللَّهُ غَالِبُ عَلَى أَمْرِهِ وَ بَاقِي وَجْهٍ وَ يَفْنَى الْإِغْيَارُ".

مولی عبدالرزاق کاشانی در ذیل این آیات کریمه، چنین می‌فرماید:

"وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ" - تا قول او - "بِئِ الْيَمِّ نَشْفًا" معنای آن در تحقیق چنین است: چون موسی، علیه السلام، مشرف شد به مقام مکالمه، و داده شد کشف صفات، و مبعوث شد برای نجات بنی اسرائیل و ایرشادشان سوی حق، و سیاست قومش با شریعت، جانشین ساختن هارون را بر قومش، و خلوت کرد برای مراقبه، قبل از آنکه تنبیت کند آنها را بر ایمان و قرار بخشدشان بر حق با ایقان. پس، عقاب شد بر آن عجله هر چند از غایت شوق به مشاهده بود. و اقتضای [این] مقام عدم تفرغ سوی تکمیل غیر بود، زیرا تکمیل آنها با معرفت یقینی و کمال علمی ثبات قدمش در طاعت و امتثال امر مستلزم ترقی در حال بود. پس، عذر آورد به اینکه آنها بر متابعتش در دین هستند، گرچه بناء نشده بود معاملتشان بر اساس یقین، و تعجیل از او سرزد تنها برای طلب مقام رضا، که کمال فناء در صفات است، و آن استحکام مقام تجلی صفاتی‌ایی است که از آن است مکالمه، و خدا مبتلا ساخت آنها را به سامری تا متمایز شود مستعد قابل کمال با تجرید از کوتاه استعداد فرورفته در مواد، که درک نمی‌کند مگر محسوس را...